



محمود درگاهی

نیماوشریعتی

نوگرایی ادبی، نواندیشی دینی

(برای سیزدهم دی ماه، پنجاهمین سالگرد درگذشت نیما)

ادبیات و دین، دوباره بزرگ و اصلی فرهنگ ایرانی است که در شکل دادن به اندیشه، رفتار و اخلاق سیاسی - اجتماعی مردم این سرزمین تأثیری تعیین‌کننده داشته و در نتیجه، هرگونه اصلاح یا تغییر اجتماعی - سیاسی در این فرز و بوم، تنها از طریق اصلاح این دو مؤلفه امکان‌پذیر است؛ این است که در یکمیدسال اخیر، بیشتر چاره‌جویان و اصلاح‌گران ایرانی، برای اصلاح اجتماعی - سیاسی، روی به اصلاح و تجدیدنظر در دیدگاه‌های دینی و یاریگردهای ادبی آورده‌اند و از این طریق زمینه‌های تحولات گسترده‌ای را در ایران سده بیستم فراهم ساخته‌اند. نیما و شریعتی، دو پیشاهنگ و پرچمدار چنین تلاش‌هایی در سده یادشده بوده‌اند؛ این دو، نوگرایی ادبی و نواندیشی دینی را به‌گونه یک پروژه جدی پیش برده و همه‌اقدام خود را معلوف به این رسالت روشنفکرانه خود کرده‌اند؛ نوشته حاضر به تبیین شباهت‌هایی در دغدغه‌ها، دلمشغولی‌ها و راهبردها و رهنمودهای این دو پیشاهنگ نواندیشی ایران معاصر می‌پردازد.

شد و همچنان که در آن مقاله دغدغه‌های وجودی هدایت و شریعتی از یک نوع نشان داده شد، این نوشته نیز از شباهت دغدغه‌های اجتماعی شریعتی و نیما سخن خواهد گفت.

اما، اگر هم نقد جدید روی جوهر هنری یا جوهر زبانی شعر تأکید کرده باشد، نیما، خود به چنین تفسیری از شعر اعتقادی ندارد و شعری را که جدا از زندگی و زمانه انسان‌ها باشد، شعر نمی‌داند و در نتیجه این گونه تئوری‌های ادبی را نادرست می‌خواند و نادیده می‌گیرد؛ او شاعری است که «در تمام طول زندگی نگران اوضاع و احوال اجتماعی کشور خود است و نسبت به آن سخت حساسیت دارد.» (پورنامداریان، ۳۷۱) و در نتیجه «شعر او سراسر از درد، تلخی، مشقت، بدبختی، رنج و عذاب عارض بر بشر انباشته است.» (مختاری، ۲۶۱) همچنان که شریعتی دین دور از زندگی را صوفی‌گری و خرافه پرستی می‌شمارد و دین‌شناسی او رو به دنیای انسان‌ها دارد؛ پس می‌توان درباره این گونه قربت‌ها و خویشاوندی‌های نیما و شریعتی سخن گفت و مرزهای پیوسته یا هم‌جوار اندیشه این دورا نشان داد.

● شعر و دین، هم‌ریشه‌های تاریخی مشترک دارند و هم‌ریشه‌های هستی‌شناختی

شعر و تغییر کارکردهای اجتماعی آن می‌پوید. با این وصف، این بدعت را نگارنده چند سال پیش نیز در مقاله «هدایت و شریعتی» (۲) مرتکب

نیما و شریعتی در جست‌وجوی راهی نو برای جامعه خود و بیرون آوردن آن از انحطاط و رکود، به نقادی دین سنتی و شعر سنتی دست بردند و البته با این کار «آب در لانه مورچه‌ها ریختند» و مدافعان سنت را به واکنش واداشتند. پاسداران ادبیات کهن در برابر نیما و متولیان دین سنتی در برابر شریعتی صف‌آرایی کردند و بدین‌گونه در شرایطی که راه بر هر گونه دگرگونی و نوگرایی بسته بود، نیما و شریعتی با تجربه‌های دشوار و شکننده‌ای روبه‌رو شدند که هر اراده آهنینی را می‌فرسود!

● جای دادن نیما (۱۳۳۸-۱۲۷۶) و شریعتی (۱۳۵۶-۱۳۱۲) در کنار هم، قدری بُهت آور و بدعت‌گذارانه جلوه می‌کند، زیرا نیما یک شاعر است و شریعتی یک دین‌شناس و در دنیای جدید حوزه شعر را از حوزه دین جدا کرده‌اند، حتی در میان آنها مرزهای عبور نکرده‌اند و در نتیجه دین و هنر را از دخالت در کار یکدیگر منع کرده‌اند. نقد ادبی جدید، در واکنش به آنچه که شعر متعهد نام گرفته بود، حوزه هنر و ادبیات را از حوزه اندیشه و اعتقاد جدا کرد و با تبیین آیین‌های تازه‌ای در هنر، که صورت‌گرایی را جان‌نشین معناگرایی می‌کند و هنر را فقط برای هنر بودن آن می‌خواهد، جوهر و جنس آن را متفاوت از جنس و جوهر اندیشه‌ها و اعتقادات دینی دانست. افزون بر آن، نیما نیز در کار شاعری خود، روی از دنیای دین برگردانیده، و هیچ نشانی از گرایش دینی و یا حتی دغدغه دینی در شعر نوین خود نشان نداده و به گفته یکی از مفسران اندیشه او: «نگرش نیما به‌طور کلی این جهانی (سکولار) و انسان‌مدار (اومانستی) است و این معنی هم از کلیت اشعارش برمی‌آید و هم از آثار تئری و نامه‌هایش» (داستان دگر دیسی، ۴۵) او در سراسر کار شاعری خود، فقط در اندیشه اصلاح

مشترک از این رو با وجود کوشش‌های نقد جدید در جدا کردن مرزهای هنر و ادبیات از مرزهای دین و اعتقادات، تیره‌ای از نقادان از همراهی، هم‌ریشگی و حتی همزادی دین و هنر سخن گفته‌اند و بر آن بوده‌اند که رابطه میان هنر و دیانت، یکی از دشوارترین مسائلی است که باید با آن روبرو شویم، زیرا وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هنر و دیانت دست در دست یکدیگر از تاریکی‌های اعصار ماقبل قرون بیرون می‌آیند و تا قرن‌ها به نظر می‌رسد که این دو با هم پیوند ناگسستی دارند. (معنی هنر، ۶۰) از این رو «هنر دینی و هنر فردی رانمی‌توان مانند میش و بسز از هم جدا کرده» (همان، ۶۳) همچنان که گروهی دیگر از نقادان نیز، از روزگار باستان تا روزگار ما، شعر را پدیده‌ای مرموز و ماورایی، از جنس دین دانسته‌اند و آن را به الهام و القای آسمانی نسبت داده‌اند؛ و این تعبیر از شعر، نوع ویژه‌ای از نقد ادبی پدید آورده که در هر دوره به گونه‌ای خاص تبیین شده است، نیما حس شاعرانه و حس عرفانی را از یک جنس می‌دانست و می‌گفت: «آنچه هست اگر به طور عقلی هست، فلسفی است و اگر به طور حسی، یعنی مربوط به فهم و دیدن است و عمیق دانستن، عرفان و شعر است؛ غیر شاعر برای عرفان ساخته نشده و شعر و عرفان هر کدام به هم مدد می‌رسانند.» (درباره شعر و شاعری، ۹۱) و از قضا شریعتی نیز در تعبیر دیگری به این نحله از نقادان تعلق دارد، یعنی هنر را از جوهر و جنس دین و عرفان می‌داند: «هنر یک مقوله دینی است و یک حقیقت متعالی و مقدس است که نجات‌بخش انسان است و یک رسالت فوق مادی و صد در صد انسانی دارد.» (م، ۸/۳۳۲) در این تعبیر از هنر، شریعتی بر خلاف آنچه که ایدئولوژی پر دازی‌های سیاسی عصر او تبلیغ می‌کرد و هنر را ابزار تبلیغات سیاسی و حزبی کرده بود، هنر را یک «پنجره» می‌داند، پنجره‌ای به سوی ماورا، در کنار دین که خود «دری» است به سوی ماورا و این هر دو از «احساس کمبود در طبیعت کسور» می‌نالند (همان، ۵۵) پس هنر نیز مانند دین و عرفان «گریزی است از آنچه هست» (همان، ۷۳) و هنرمند و دیندار خوشاوند یکدیگر اما این خوشاوندی در تاریخ قطع شده است: «متأسفانه در تاریخ سه چیز از هم جدا شد و این جدایی به ضرر هر سه تمام شد: فلسفه،

دین، هنر. این سه یکی بودند، و از یک پستان شیر می‌خوردند، و یک احساس و یک رسالت در تاریخ داشتند، و از یک جنس هستند...» (۱۶۷-۱۶۸/۲۰)



شریعتی در دین‌شناسی نوگرایانه خود، جوهر سیاسی دین را زنده می‌کند. او نیز به شیوه نیما، دین را یگرددان از سیاست و خزیده در حجره و محراب را، خرافه و دروغ می‌داند و کار دین را از کار صوفیگری و ریاضت‌بازی جدا می‌کند؛ و در این کار به تاریخ اسلام و سنت پیامبر و رفتار مسلمانان دوره خلافت که حساسیت و هوشیاری سیاسی نمایانی داشتند استناد می‌نماید

• دین و هنر نه تنها از یکدیگر و از فلسفه جدا شدند، بلکه از سوی دیگر با تعریف ابزار دست طبقات حاکم شدند و پشتوانه‌های فرهنگی کانون‌های قدرت را پدید آوردند و این کار کرده‌های زیانبار، ادبیات و دین را در سرزمین نیما و شریعتی به عوامل انحطاط و رکود تبدیل کرد و از این طریق زمینه تمهید سنت‌های فکری و فرهنگی بازدارنده‌های را فراهم ساخت و بدین گونه بیداری و پیشرفت آن

را به تأخیر انداخت. شریعتی می‌گوید ادبیات و مذهب دوباره بزرگ فرهنگ مردم ایران است که متأسفانه به دو عامل مهم در رکود فکری و کور شدن آگاهی در این سرزمین تبدیل شده است: «شعر و ادب ما، همه مدح و ثنا برای حاکم است و عجز و لابه برای معشوق، یعنی «تقرب» به قدرت نه از راه کسب قدرت و یا انجام خدمت و ابراز لیاقت، بلکه با تملق، چاپلوسی، دعا و ثنای دوستان و نفرین، دشنام حاکم و «وصال» به عشق، نه از راه کسب شایستگی و تکیه بر جاذبه زیبایی و امید به اراده و شخصیت و ارزش خویش، بلکه با نوکری، گلدایی، گریه، استرحام، آه و ناله، دعا و نفرین و توسل به خاک پای معشوق و خاک به سر کردن و خاکستر نشین بودن...» (۲۱/۱)

• نیما و شریعتی در جست‌وجوی راهی نو برای جامعه خود و بیرون آوردن آن از انحطاط و رکود، به نقادی دین سنتی و شعر سنتی دست بردند و البته با این کار «آب در لانه مورچه‌ها ریختند» و مدافعان سنت را به واکنش واداشتند. پاسداران ادبیات کهن در برابر نیما و متولیان دین سنتی در برابر شریعتی صف آرایی کردند و بدین گونه در شرایطی که راه بسر هر گونه دگرگونی و نوگرایی بسته بود، نیما و شریعتی با تجربه‌های دشوار و شکستنده‌ای روبرو شدند که هر اراده آهنینی را می‌فروشد! تجربه‌هایی که روبرو شدن با آنها به تعبیر شریعتی «اعصابی از فلز و دلی از فولاد و اراده‌های از بتون آرمه و ایمانی از آتش» (۱۲۸/۱) لازم داشت و نیما و شریعتی، چنین اراده و ایمانی را به نمایش گذاشتند! نیما به تعبیر شریعتی «سی سال تخته نشان ساکت و صبور تیراندازی همه بچه‌ها و بزرگ‌ها شده بود... سی سال کارش این بود که از هر کس و ناکس فحش می‌خورد.» (۳۰۲/۳۳) و کم مانده بود که به جرم کوتاه و بلند کردن مصراع‌ها محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شود! (۳) (نیما: نامه‌ها، ۶۹۷) البته نیما به کاری سخت دست می‌برد، زیرا «چگونه می‌توان شکوه و هیبت شعر پارسی را دید و بی هیچ بیم، یاد دست کم ملاحظه‌ای، در برابر هنرچاریش عرض هنر کرد؟» (داستان دگر دسی، ۱۸۰) اما شریعتی آزمونی سخت‌تر از کار نیما در پیش رو داشت، زیرا اگر نیما با جامعه ادبی زمان خود روبرو بود که در حال پاره‌ای از جامعه او - آن هم پاره تحصیلکرده و فرهیخته آن بود - شریعتی



همه منابع فرهنگی -
 و از جمله شعر - نیز
 می‌اندیشید، زیرا
 او می‌دانست که
 گذشته‌گرایی ادبی
 و گذشته‌گرایی دینی
 اگر هم دست در دست
 یکدیگر نداشته باشند،
 شانه به شانه هم می‌روند
 و در برپانگه داشتن پایه‌های
 یک جامعه مبتنی بر ساخت
 استبدادی قدرت، استبداد دینی
 همان قدر دخالت و تأثیر دارد که استبداد ادبی!
 این وقوف بر آسیب‌های اخلاقی و فرهنگی
 ادبیات سنتی، انگیزه حمایت او از نیما و شعر نو
 آیین او را فراهم آورد و در نتیجه در روزهایی که
 تعداد مدافعان شعر نیمایی به تعداد انگشتان یک
 دست هم نمی‌رسید، او به دفاع از نیما و تفسیر و
 روشنگری از کار بزرگ او پرداخت. (ر.ک:
 گاهنامه ویژه شعر نو، چاپ خارج، شماره ۱، ص
 ۳۲، مصاحبه استاد شفیعی کدکنی)

● شریعتی دین رایج را و نیما شعر را وسیله‌ای
 برای بیداری و به‌روزی مردم روزگار و زمانه
 خود می‌خواستند، از این رو نیما شعر را به قصد
 کار آکردن آن در جامعه اصلاح کرد و شریعتی
 دین رایج را. نیما در زمره آن دسته از نقادان
 ادبیات و شعر به‌شمار می‌شود که از یک سو با نقد
 نظریه‌های صوری و انتزاعی، آنها را موضوعاتی
 بی‌اهمیت می‌شمردند، و از سوی دیگر نظریه‌های
 اخلاقی و اعتقادی ادبیات را نیز «صرفاً جهت
 بهداشت اجتماعی» مفید می‌دانستند (گفتاری
 درباره نقد، ۲۶) و به مفاوضه و تعامل میان اخلاق
 یا اعتقاد با ادبیات می‌اندیشیدند، از این رو نیما
 می‌گفت: «اگر کسی شعری صادر می‌کند
 به فهم و سلیقه خودش، در یک نسخه صادر
 کند بهتر است.» (ارزش احساسات و... / ۱۱۱)
 و من نیز «اگر از این ساعت بدانم که شعر و
 ادبیات من مفید به حال جمعیت نیست، و فقط
 لفاظی محسوب می‌شود، آن را ترک گفته،
 برای خودنمایی داخل باز یگران یک بازیگر
 خانه شده، به جست و خیز مشغول می‌شوم.»
 (کماندار بزرگ کوهساران، ۱۶۰) یعنی در
 نگاه نیما، دلفکک شدن در یک سیرک برای
 خودنمایی، بهتر از آن است که انسان شعر را

وسيله خودنمایی کند، زیرا با این کار بر آگاهی
 و اخلاق جامعه خود آسیب می‌زند. شعر، نه
 عرصه خودنمایی است و نه وسیله بازگویی
 دغدغه‌های خصوصی شاعر برای دیگران،
 و چنانچه «شاعری برای ضعف باصره و پادرد
 و نقل سامعه یا حتی زندانی شدن شخص خود،
 اشعاری صادر کرده باشد، مانعی ندارد، اما این
 غم و رنج که فقط خود او در آنجا گرفته است،
 غم و درد شاعرانه و مربوط به دیگران نیست.»
 (درباره شعر و شاعری، ۳۵۲). نیما می‌دانست که
 هنر در یک مفاوضه و تعامل اجتماعی می‌بالد و
 دغدغه‌های جمعی انسان‌های معاصر هنرمند را
 بازگو می‌کند. و به گفته یکی از منتقدان معاصر
 «هیچ هنرمندی نمی‌تواند از جان و دل به کار
 بپردازد، مگر این که احساس کند جماعتی از
 مردم مخاطب او هستند و این نظریه که هنر بیان
 ما فی الضمیر است، راه به جایی نخواهد برد»
 (معنی هنر، ۶۲). با چنین تعبیری از هنر شاعری،
 نیما شعر خود را در مسیر آرمان‌های اجتماعی
 روزگار خود قرار می‌دهد و در این کار راه خود
 را از مدافعان سبک و سلیقه سنتی جدا می‌کند:
 «ملک الشعراء بهار یگانه استاد به سبک قدیم در
 زمان ما بود، من با بهار در یک راه می‌رفتم، در
 سی، چهل سال پیش، احتیاج برای بیان مطالب
 امروزه راه ما را از هم جدا کرد.» (نامه‌ها، ۷۰۷).
 اما او «بی‌آن که بخواهد مثل بسیاری از شاعران
 دوره مشروطه، شعر سیاسی و اجتماعی به‌منظور
 تنویر افکار و انجام تعهد بسازد، می‌تواند از
 دریچه نگاه ذهن خود، دردهای خویش و
 دیگران و اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه را
 مشاهده کند.» (پورنامداریان، ۲۳۸)

شریعتی نیز از دین، چنین تعبیری داشت. او
 آن دسته از تجربه‌ها یا احساس‌های دینی را که
 در خلوت عارفان و دینداران دست می‌دهد،
 وقتی ارزشمند می‌شمرد که زمینه جدایی
 آنها از دنیای پیرامون خود و غفلت از دردهای
 روزانه انسان‌ها را فراهم نیاورد: «خدایا، مرا از
 همه فضایی که به کار مردم نیاید، محروم کن
 و به جهالت وحشی معارف لطیفی مبتلا مکن که
 در جذب احساس‌های بلند، و اوج معراج‌های
 ماورا، برق گرسنگی را در عمق چشمی و خط
 کبود تازیانه را بر پشتی نتوانم دید!» (۱۰۲/۸)
 جرم بزرگ شریعتی از نظر ایدئولوژی ستیزان
 سال‌های اخیر نیز، همین پیوند دادن کار دنیا با

با یک جامعه دینی درمی‌پیچید که ریشه‌های
 رسوخ خود را در اعماق زندگی توده‌های
 عامی فرو برده بود و رویارویی با آن هر تصمیم
 استواری را به لرزه می‌انگفتد و هر اراده آهنینی را
 از پای درمی‌انداخت! جامعه‌ای که در سده‌های
 متوالی، پیوسته در برابر هر گونه نواندیشی یا تغییر
 ایستاده و در حفظ ساخت استبدادی خود پای
 فشرده بود. در چنین جامعه‌ای طرح نواندیشی در
 دین، کاری هولناک بود و شریعتی دست به این
 کار هولناک می‌برد!

اما طرح نواندیشی شریعتی، چشم‌اندازی
 فراختر از اعتقادات دینی را نشانه می‌گرفت
 و شامل همه عناصر و اجزای فرهنگ جامعه او
 می‌شد و در حالی که نیما، تنها به نوگرایی در شعر
 اندیشیده بود، و هیچ اعتنایی به پارهای دیگر
 فرهنگ جامعه خود دو از جمله اعتقادات دینی آن
 نشان نداده بود، شریعتی از محدوده نواندیشی
 در دین در می‌گذشت و به بازخوانی و تصفیه

آمار ایران دی و بهمن ۱۳۸۸

کار دین بوده است!

ادبیات و دین در سرزمین شریعتی و نیما، به شدت با سیاست گره خورده است و نیما و شریعتی با وجود نظریه پردازی های ضد سیاسی مرسوم، شعر و دین را متوجه سیاست کردند؛ (۳) بدین گونه کار شاعری و روشنفکری را به جوهر خود نزدیک نمودند. نیما شعر خود را بر مدار دغدغه های روزانه جامعه خود می چرخاند و تلاش می کند که این روح رفته را به ادبیات بازگرداند. او شعری را که فاقد چنین دغدغه هایی باشد، شعر نمی داند و یا توجه به گذشته ادبی ایران و الزامات کار شاعری در این سرزمین، می گوید: «ادبیاتی که با سیاست مربوط نبوده، هیچ زمان وجود نداشته و دروغ است... مفهوم بی طرفی هم بسیار خیالی و بی معنی است. ملت ما بیش از همه ملت هائیا زمانه این گونه ادبیات سیاسی است.» (حرف های همسایه، ۱۲۵-۱۲۳)

شریعتی نیز در دین شناسی نوگرایانه خود، جوهر سیاسی دین را زنده می کند. او نیز به شیوه نیما، دین را دیگران از سیاست و خزیده در حجره و محراب را، خرافه و دروغ می داند و کار دین را از کار صوفیگری و ریاضت بازی جدا می کند؛ و در این کار به تاریخ اسلام و سنت پیامبر و رفتار مسلمانان دوره خلافت که حساسیت و هوشیاری سیاسی نمایانی داشتند استناد می نماید. این درک و برداشت شریعتی راهم واقعیت های تاریخ دین تأیید می کنند و هم تفسیرهای اسلام شناسان برجسته و بلند آوازه غربی و شرقی، مانند مونتگمری وات، پترو و شففسکی و حتی دین شناسان غیر حرفه ای مانند راسل و دیگران و انتقاداتی که امروزه بر این بُعد از کار شریعتی می شود، ناشی از ناآشنایی با آن واقعیت ها و این تفسیرهاست.

نیما و شریعتی، هر دو کشش های ژرف رمانتیستی داشتند و هر دو برای آمدن به سوی مردم، پای روی این گونه دغدغه های فردی و درونی خود گذاشتند و با یک فداکاری شگفت انگیز، اقتضای روزگار را بر اقتضای احساس و عاطفه خود ترجیح دادند و در یک تأمل چاره جویانه، هر دو به این نتیجه رسیدند که شاعر و روشنفکر و امدار کیسه مردم است؛ پس تلاش او نیز، پیش از هر چیز باید برای مردم باشد. این حس رسالت و مسئولیت موجب شد که نیما و شریعتی مردم را در کانون معادلات روشنگرانه خود قرار دهند و حرکت فرهنگی

خود را از این مبدأ آغاز کنند؛ نیما که شاعری خود را با یکی از رمانتیک ترین شعرهای معاصر، یعنی «افسانه» آغاز کرده بود، مسیر شاعری خود را تغییر داد و به سوی مردم آمد، زیرا او هنر خود را وقتی معنی دار می دید که در خدمت مردمان باشد. (بو طیفای شعر نو، ۱۶۴) تا به تعبیر خود «دیگران را اصلاح کند» و به آنها «یادگارهای باقی» داده باشد: «یک حس به ما حکم میکند که دیگران را درست کنیم و من همیشه در این فکر می کنم که من محصول این سرزمین را می خورم، پس باید به آنها یادگارهای باقی داده باشم.» (کماندار بزرگ کوهساران، ۹۲) و از قضا شریعتی نیز از همین راه به سوی مردم می آمد؛ او که تا خود را همامی کرد، در آغوش احساس های رنگین رمانتیک می غنود، از وقتی که ربه مردم کرد «دیگر اجازه نداد که آن رمانتیسیم حرف خود را بزند» (۵۲۶/۳۳) و بین او و مردم فاصله ایجاد کند. می گفت: «روح من در این جهان رئالیسم، هیچ نمی یافت که مرا نگاه دارد، چهره و واقعیت ها برایم زشت و پست و بی ارزش بود و سرم به بند هیچ کدام فرو نمی آمد و آنچه بود، دل مرا قانع نمی کرد، ناچار به آنچه باید باشد و نیست، گریختم و ماندم و دیگر برنگشتم.» (همان) اما چنان که بعدها گفت، به ناچار برگشت، و زندگی و آرمان های خود را در میان زندگی مردم و واقعیت های آن جست، هر چند که این سفر برای شریعتی سفری دشوار

نیما و شریعتی، هر دو کشش های ژرف رمانتیستی داشتند و هر دو برای آمدن به سوی مردم، پای روی این گونه دغدغه های فردی و درونی خود گذاشتند و با یک فداکاری شگفت انگیز، اقتضای احساس و عاطفه خود ترجیح دادند و در یک تأمل چاره جویانه، هر دو به این نتیجه رسیدند که شاعر و روشنفکر و امدار کیسه مردم است؛ پس تلاش او نیز، پیش از هر چیز باید برای مردم باشد

و دردناک بود و او در این کار بسیار بیشتر از نیما دشواری و درد می دید: «آنچه عطش درون مرا سیراب می کند، فلسفه است و اشراق و زیبایی و عشق و شعر، و این است که هر جا اینها همه یکجا جمع می شوند، مرا از شور و شوق و لذت و مستی، به اوج رضایت و سیری و سیرایی وجود می رسانند و به معراج روح می برند... این ذوق و استعداد و عشق و رضایت روح من است؛ اما، آن چه در پیرامونم می گذرد، همیشه آن چنان فجیع بوده است که استغراقم را در این فضای پراز اندیشه و تأمل و احساس و زیبایی، نوعی خلطه و خلوتی می یافتهم که به همان اندازه که نشانه ای از عمق و زیبایی و خلوص روح و جلال و علو و قداست جوهر و فطرت است، حکایت از وجود مختصری بی غیرتی نیز هست، و شاید هم مفصلی این است که با خود گفتم: من که از کیسه فقیر مردم رفتم! [به اروپا] تا چیزی بیاموزم و بازگردم، نمی توانم تنها به میل دلم عمل کنم، و آزاد نیستم که تنها به مقتضای وضع روحی و استعداد شخصی ام به آموختن و اندوختن مشغول شوم.» (۸۵/۱) اما شریعتی از این «وضع روحی» و «استعداد شخصی» روی برگردانید و به سوی جامعه و جامعه شناسی آمد. برای تحقق آرمان های نوآندیشی، شریعتی می کوشید تا قرآن را از گورستان به زندگی، و دین را از آخرت به دنیا بیاورد زیرا در اندیشه او دینی که به کار دنیایند، به کار آخرت نیز نخواهد آمد. در این تعبیر، دین یک دعوت برای نوع خاصی از زندگی است، از این رو طرح خاصی نیز برای دنیای انسان ها دارد. پس دور کردن آن از حیات روزانه انسان ها، و اختصاص دادن آن به دنیای پس از مرگ، تحریف اهداف و آرمان های دنیایی دین است، زیرا چنانچه دین دغدغه آخرت را هم داشته باشد - که دارد - راه آن، از همین دنیا می گذرد. چنین تفسیری از دین، می تواند متکی به صدها آیه و روایت و نیز سنت پیشوایان دینی باشد و کدام دلیل روشتر از این که بیشترین حجم قرآن را آیات مربوط به جزئی ترین مسائل زندگی روزانه انسان ها نباشته است، اگر دین هیچ کاری به کار دنیاندشت، به جای آن همه رهنمود برای انتظام زندگی، توصیه می کرد که هر کس به گوشه غاری بجزد و در آنجا به معنویت و تجربه های عمیق دینی بپردازد، اما در هیچ آیه ای چنین توصیه ای وجود ندارد.

شعر سنتی این سرزمین نیز از هنگامی که بسا اندیشه‌های صوفیانه در آمیخته بود، روی از دغدغه‌های زندگی زمینی برگردانیده و در آسمان‌ها سیر می‌کرد و زمین را زباله‌دانی می‌دانست که انسان‌ها مانند انبوه مگس‌ها بر آن ازدحام کرده بودند، و صوفی را سر آن نبود که خود را مگس زباله‌دان کند، و یا برای آن که مگس‌های دیگر سهم خود را از آن بگیرند، دلشوره و التهاب نشان دهد! برای او چه چیز بهتر از این که، آن مگس‌ها نیز روی از این زباله‌دان برگردانند، و در آسمان‌ها به پرواز درآیند. این شعر، شعر زندگی نبود و نیما شعری می‌خواست که «محل هیاهوی بدبخت‌هایی باشد که خوشبخت‌ها، از فرط خوشحالی و غرور آنها را فراموش کرده‌اند...» (ارزش احساسات و...، ۱۰۵). او، حافظ را به مثابه نماینده شعر صوفیانه ایران، در برابر این پرسش می‌نشانند که چرا روی از انسان‌زنده‌ای که روی زمین راه می‌رود، برگرفته و به آسمان‌ها برده است؟ نیما در برابر این شیوه شاعری، سرمشق دیگری از شاعری کردن را در پیش روی روزگار خود قرار می‌دهد:

حافظ! این چه کید و دروغی است / کز زبان می و جام و ساقی است / نالی ار تا بد باورم نیست / که بر آن عشق بازی که باقی است / من بر آن عاشقم که رونده ست!

• بعد دیگر اندیشه‌های انتزاعی کهن در فلسفه بروز پیدا کرده بود. فلسفه کهن حتی پیش از شعر و مذهب، دغدغه‌های زندگی انسانها را از یاد برده بود، این فلسفه، دلمشغول گشودن معماهای ذهنی و بازی‌های زبانی خود

بود. دنیای فیلسوف، دنیایی بیگانه با واقعیت‌ها و پیچیده در خیال‌های ایده‌آلیستی او بود که هیچ پیوندی با تجربه‌های روزانه انسان‌ها نداشت. این خیالات انتزاعی، در زبان و اصطلاحات مبهم و اسرار آمیزی ارائه می‌شد که جز اهل مدرسه، هیچ کس از مفهوم آن سر در نمی‌آورد...

بدین گونه نیما و شریعتی مؤلفه‌های فرهنگی جامعه بسته و بی‌تحرک ایران قرن بیستم را، به مثابه تکیه‌گاه‌های استبداد سیاسی و انحطاط اجتماعی زمانه خود به پرسش کشیدند و زخنه‌گاه‌های انحطاط و رکود را به آیندگان نشان دادند و راه نوآندیشی و انتخاب را به روی آنان گشودند!

پی‌نوشت:

۱- البته زندگی نیما به دور از دغدغه‌های دینی نبود، او شاید یکی از مذهبی‌ترین شاعران دوره معاصر بود. او در نامه‌ای به بهمن محمصص می‌نویسد: از ۱۵ اردیبهشت تا ۱۸مین ماه فقط بعضی احادیث مذهبی را می‌خواندم (نامه‌ها، ۶۹۱). به سخن امام علی استادمی کند: «به فرمایش مولای متقیان: ششقه هدرت» (همان، ۱۷۰۲) از شکر آل داوود سخن می‌گوید. (همان، ۶۹۵) و...

۲- ر. ک: آفتاب، شماره ۲۶، خرداد ۱۳۸۲.
۳- حتی تردیدهایی توسط برخی از شاعران متعهد به شعر کلاسیک فارسی مبنی بر این که مدرنیسم [در شعر] محصول دسیسه‌های خارجی بوده است نیز وجود داشت! و حداقل سه شاعر - که دو تن از آنها سرشناس بودند - چنین ادعایی را مطرح کردند و شعر نو را به امپریالیسم و دیگری به کمونیسم نسبت دادند، (جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، ۱۴۹).

۴- گروهی از روشنفکران روزگار ما، تحت تأثیر تحولات فرهنگی و سیاسی پیش آمده، بسیاری از ارزش‌های دوره‌های پیشتر را، بی‌هیچ تأمل یا توجیه‌ای افتاح‌کننده‌ای، منسوخ یا مردود

اعلام کرده‌اند که سیاست و سیاسی بودن نیز یکی از آنهاست! در حالی که سیاسی بودن یعنی شم تشخیص ریشه‌های فاجعه را داشتن و در برابر آنها هوشیاری و حساسیت نشان دادن و نیز این که انسان چند قدم آن‌سوتر از محدوده زندگی فردی یا خانوادگی خود رانیز ببیند و در پذیرفتن یا تغییر دادن آن بیندیشد! آدم کودنی که فراتر از نوک بینی خود رانمی‌بیند که آدم نیست. این بود که در روزگار شریعتی و نیما، سیاسی بودن حتی برابر با انسانیت تلقی می‌شد. زنده یاد مهدی اخوان ثالث، در مجموعه «زندگی می‌گوید اما باز باید زیست» داستان روحانی زندانی شده‌ای را نقل می‌کند که علاوه بر درد دین، درد سیاست و به تعبیر اخوان درد ملک و ملت هم داشته است و می‌گوید:

خلق و خوی آدمیت داشت / نه همین تنها برای دین / که برای ملک و ملت نیز / غیرت و درد و حمیت داشت!

سیاسی بودن تنها اندیشیدن به حکومت یا کار حکومتی کردن نیست، پیش از آن، دیدن دست حکومت و رد پای آن در یکایک فاجعه‌هایی است که بر سر انسان می‌رود!

منابع:

- شریعتی، علی. مجموعه آثار، شماره‌های ۱ و ۳۲ و ۳۳.
- یوشیج، نیما. ارزش احساسات و پنج مقاله دیگر.
- یوشیج، نیما، نامه‌ها.
- یوشیج، نیما، درباره شعر و شاعری.
- یوشیج، نیما، مجموعه آثار.
- طاهباز، سیروس. کماندار بزرگ کوهساران.
- رید، هربرت. معنی هنر، ترجمه نجف دریابندری.
- مختاری، محمد. انسان در شعر معاصر.
- پورنامداریان، تقی. خانه‌ام ابری است.
- عارف، گرامام. گفتار درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی.
- گروه نویسندگان، جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، ترجمه محمدابراهیم فتاحی.
- سوتر، فرناندو. پرسش‌های زندگی، ترجمه عباس مخبر.

کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت ده سال چند ده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های مورد درخواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به حساب‌های جام ۱ شماره ۱۸۳۶۷۹۰۴، بانک ملت، شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ و حساب شماره ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف‌الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

در ضمن کتابفروشی‌های سراسر ایران می‌توانند درخواست‌های خود را با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۲۲۰۱۹۷۹۵، ۲۲۰۲۴۱۴۱ در میان بگذارند. شماره تلفن‌های نشریه: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - ۶۶۴۳۳۲۰۷ - ۶۶۵۹۶۸۴۹ فاکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵